

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۱۲ (پیاپی ۹) زمستان ۸۱

سیر تاریخی ظواهر و معناشناسی و جایگاه آن در فهم متون دینی* (علمی - پژوهشی)

دکتر محمد جواد سلمانپور

استادیار دانشگاه شیراز

چکیده:

با ورود مترادف، اشتراک و مجاز به زبانها، در فهم همگانی و عرفی از کلام، احتمال راه یافت. آن احتمالی که از بقیه فهمها قویتر بود و مخاطب در مواجهه با کلام می فهمید بعنوان ظاهر کلام و نزدیکترین معنا به مقصود متکلم اعتبار عقلایی پیدا کرد. صاحب کتب آسمانی، اعتبار فوق را امضاء کرد و در ابلاغ احکام و مقاصد خود به عموم بشر، بر ظاهر کلمات و حیاتی تکیه نمود. بدنبال آن، دانش ظهورشناسی برای دست یابی به مراد شارع در اسلام شکل گرفت و هر چه فاصله مخاطبان از زمان نزول و صدور بیشتر شد، پراهمیت آن علم افزوده گردید.

بررسی تاریخی و جایگاه ظواهر و ظهورشناسی، نقش مهمی در تحقیقات معناشناسی، هرمنوتیک و علوم اسلامی که از قرآن و احادیث سرچشمه می گیرند دارد و می تواند در نزدیک کردن آراء مختلف در زمینه معناشناسی و هرمنوتیک و رفع پاره ای از شبهات در فهم متون و حیاتی، نقش ایفا نماید.

در این مقاله، سعی شده دورنمایی از تاریخ ظواهر و ظهورشناسی و جایگاه آن در علوم اسلامی به دست داده شود.

واژگان کلیدی:

ظواهر، ظهورشناسی، معناشناسی، هرمنوتیک، متون وحیانی، اصول فقه

۱- مقدمه:

تاریخ ظهورشناسی، ما را بر اهمیت ظواهر و معناشناسی در دو حوزه درون دینی و برون دینی واقف می‌کند، افزون بر آن، اگر زبان بعنوان یک نهاد اجتماعی از عناصر مهم پیدایش و ترقی و تنوع تمدن‌ها بوده؛ ظواهر الفاظ و عبارات شفاهی و کتبی زبانهای متعدد که اصول آنها در دنیا به سه هزار می‌رسد (وجدی، ج ۸: بی تا) بار اصلی نقش آفرینی زبان را بر عهده داشته و حلقه اساسی و زیرین انتقال تمدن‌ها و فرهنگها در بستر زمان بوده است.

در این میان، اهمیت و ضرورت ظهور و ظهورشناسی متون وحیانی از منظر درون دینی، از همه حوزه های معناشناسی زیادتیر بوده و از حساسیت و ویژگی خاصی برخوردار بوده است. ظواهر کتاب و سنت، از آغاز تا به امروز از ارکان مهم اجتهاد و فهم احکام در حوزه شرع و ابزار تفسیر در معرفت دینی بوده و می‌باشد. قسمت اعظم تلاش علماء، بخصوص دانشمندان اصولی و فقهی شیعه بر فهم و طرق استنباط ظواهر قرآن و سنت، متمرکز بوده و هر چه فاصله ما از عصر صدور دورتر شده؛ بعلت تغییر ارتکازات عرفی و تحوّل برخی از ظهورات الفاظ؛ بر حجم مباحث اصولی در مجال معناشناسی و ظهورشناسی درون دینی افزون گشته

و به دقت‌های عمیق و موشکافانه هرمنوتیکی و سمانتیکی کشیده شده و نه تنها هنوز مجال تحقیق و بررسی بیشتر وجود دارد؛ بلکه یک ضرورت به حساب می‌آید. این نکته نیز حائز اهمیت می‌باشد که در ساحت اکثر معارف اسلامی که از قرآن و سنت^(۲) سرچشمه می‌گیرند؛ ظواهر اساس تفسیر ادله لفظی و فهم آن می‌باشد و در فضای تقنین و تشریح اسلامی، مهمترین اساس به حساب می‌آید. بحث در جهات تاریخی ظهور، ظهورشناسی و اعتبار ظواهر، صرف نظر از کاربرد اصولی و فقهی آنها، بعنوان پدیده بشری و برون دینی، خود موضوع مهم و مستقلی است، همچنانکه بررسی تاریخی آن، بعنوان ابزار دینی در فهم کتاب و سنت و عنصر درون دینی که علوم مختلف اسلامی بطور ضمنی متکفل آن بوده‌اند؛ امری مهمتر است.

نتایج چنان تحقیقی، می‌تواند جایگاه معناشناسی در حوزه دینی را نشان دهد و در تعامل و یا کشمکشهای کنونی بین فهم اصولی و فقهی با شاخه‌ای از هرمنوتیک جدید (احمدی، ۱۳۷۲)، مانند بحث قبض و بسط تئوریک شریعت (سروش، ۱۳۷۱)، راه را روشن نماید و جلوه بسیاری از خلطها و مغالطات موجود را بگیرد. از طرف دیگر، می‌تواند راه را برای کاوشهای جدید اصولی، در دفع بهتر شبهات فهم فقهی و بطور کلی فهم شریعت هموارتر سازد.

۲- تعریف ظاهر و ظهور شناسی

در نزد علمای اصول فقه، نصّ و ظاهر دو وصف مدلول و معنی لفظ می‌باشد (صدر، ۱۳۹۵ ق و نائینی، ج ۴: ۱۴۱۲) اگر چه برخی غفلت نموده و آن را صفت لفظ و سخن (شهابی، ۱۳۴۹ و هادوی، ۱۳۷۷ و فاضل مقداد، ج ۱: ۱۳۷۳) و یا دلالت (فیروزآبادی، ج ۳: ۱۳۸۵ ق) پنداشته‌اند.

بنا بر این نص و ظاهر غیر از الفاظ یا فرآیند دلالت می‌باشد، بلکه از سنخ معنا و مفهوم است و در دایره‌ی ذهن به علم و آگاهی و درجات مختلف آن مربوط شده و زبان و لفظ در فرآیند استعمال و دلالت وسیله‌ای برای ابراز آن می‌باشد

دلالت کلام بر حسب نظام لغوی و اسلوب سخن عرفی سه گونه است، گاهی لفظ بر چندین معنا به یک اندازه و در یک سطح دلالت می‌کند به گونه‌ای که شنونده متحیر می‌ماند که کدام معنی مراد گوینده بوده است، در این صورت به هر یک از معانی مجمل گویند.

در مواردی لفظ به روشنی فقط بر یک معنی دلالت می‌کند و در فضای فهم عرفی احتمال معنی دیگر از آن سخن داده نمی‌شود، این معنای نص گویند. اما گاهی لفظ به روشنی بر یک معنی دلالت می‌کند ولی احتمال معانی دیگر از آن لفظ منتفی نمی‌باشد. به بیان دیگر لفظ با چندین معنی ارتباط و علقه دارد اما ارتباط آن لفظ با یکی از این معانی قویتر و شدیدتر است به گونه‌ای که شنونده بخاطر همین شدت به مجرد توجه و التفات به کلام همان معنی از کلام را می‌فهمد و همین معنا در ابتدا اجازه‌ی رسوخ سایر معانی را به ذهن نمی‌دهد و در هنگام رسوخ هر

کدام از معانی دیگر به ذهن، معنی مزبور محفوظ و حاضر است و اساساً واسطه و نقش پلی میان لفظ و معانی دیگر ایفا می‌کند.

در دستگاه دلالت زبانی و اسلوب تعبیر عرفی، این معنا را که نزدیکترین معنی به مراد متکلم و ذهنیت اوست؛ ظاهر تلقی می‌شود، مگر اینکه عواملی، این تلقی را دگرگون نمایند که به قراین حالیه و مقالیه، تعبیر می‌گردد. اگر چنین قراینی وجود نداشت؛ ظهور حال متکلم، همین نزدیکترین مفهوم به مراد را منظور متکلم قرار می‌دهد که به ظهور حالی تعبیر می‌شود و موضوع حجیت ظهور می‌باشد (صدر، ۱۹۸۰ و ۱۳۹۵ ق).

اکثر کلمات شفاهی یا کتبی بشری نص نبوده بلکه ظاهر می‌باشد. از همین رو عموم بشر در زندگی روزمره خود بر اساس ظواهر کلمات به تفهیم و تفاهم مراد و مقاصد خود پرداخته و آگاهانه یا غیر آگاهانه با شناخت و درک ظواهر سخنان هم با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. خداوند و معصومین نیز در تفهیم مقاصد خود در حوزه‌ی تشریح و ابلاغ احکام و قوانین شریعت همین سبک سخن عرفی را امضاء نموده و از همین طریق با بشر سخن گفته‌اند.

فقها در فرایند استنباط احکام شرعی و فهم فقهی کتاب و سنت شناخت ظهور را وجهی همت خود قرار داده و با تقسیم ظواهر به تصویری و تصدیقی استعمالی و تصدیقی نهائی (نائینی، ج ۳: ۱۴۱۲ ق) طی سه مرحله‌ی فهم معنایی به مقصود خود از متون دینی نایل می‌شوند. در واقع مخاطب در مواجهه با متن یا کلام در چندین مرحله از فهم معنایی به مراد متکلم دست پیدا می‌کند و یا تا سرحد ممکن به آن نزدیک می‌شود. تفکیک این مراحل ناشی از تیزبینی و ژرف اندیشی دانشمندان اصولی متأخر می‌باشد. البته ریشه‌ی تاریخی آن به خواجه نصیر الدین طوسی نسبت

داده‌اند، زیرا وی دلالت را تابع اراده دانسته لذا از نظری الفاظ بدون اراده‌ی متکلم فقط باعث دلالت تصویری در ذهن شنونده می‌شود که تأثیری در مفاهمه و مخاطب ندارد (ابن سینا، ج ۱: ۱۴۰۵ ق و طوسی، ج ۱: ۱۴۰۳)، اما حقیقت این است که نخستین بار قاضی عبدالجبار زمینه‌ی چنین تقسیمی را فراهم کرده است (قاضی عبدالجبار، ج ۱۵: ۱۹۶۰).

۳- سیر تاریخی ظواهر و ظهورشناسی

۱- ۳- ظهور و ظهورشناسی از منظر برون دینی

۱- ۱- ۳- تأسیس و پیدایش:

ظهور و ظهورشناسی، مانند قوانین منطقی، یک پدیده بشری است و یکی از وجوه تمایز مهم اساسی بین انسان و حیوان می‌باشد. آنچه درباره منطقی گفته‌اند که ریشه آن به فطرت و جبلت انسانی که ودیعه خداوند و به تعلیم اوست (شهابی، ۱۳۶۱) درباره پدیده ظهور و ظهورشناسی نیز صادق است، خصوصاً توجه به آیه شریفه "خلق الانسان علمه الیان" (الرحمن، ۴۰) مطلب را تقویت می‌نماید.

اگر نگوئیم تاریخ و عمر ظهورشناسی، به قدمت عمر انسان است؛ بدون تردید به آغاز پیدایش زبان، و ورود اشتراک، مترادف و مجاز در آن باز می‌گردد. از آن زمان تا کنون، علی‌رغم بحثهای کلاسیک و نظری، خصوصاً معناشناسی و هرمنوتیک معاصر و اختلافاتی که دانشمندان فن در آن پیدا کرده‌اند؛ همواره ظهورالفاظ و ظهورشناسی با بشر بوده و می‌باشد. به این ترتیب، نمی‌توان بطور قاطع ادعا نمود که آغاز و پیدایش آن همراه و همزاد متن بوده، بلکه بسیار قدیمتر بوده است، زیرا با ورود احتمال در کلام متکلم بخاطر اشتراک و مجاز

بشر با شناخت و تکیه بر ظهور کلام با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کرده است و لو هنوز متن و یا نوشته‌ای پدید نیامده بود. بنابراین، این سخن که "هرمنوتیک را می‌توان آیینی با سابقه و بسیار کهن دانست و روش تأویل ریشه در باور به تقدس متن دارد" (احمدی، ۲۹۶: ۱۳۷۲) و یا این گفته که: "هرمنوتیک در اصطلاح عام آن، در واقع همراه پیدایش متون، پیدا شده و تاریخی به قدمت فرهنگ بشر دارد؛ (هادوی، ۱۲۴: ۱۳۷۷)؛ قابل تأمل بوده و دقیق نمی‌باشد. همواره ظهور و ظهورشناسی زبانی، آنقدر قوی و مستحکم بوده که از عامل دین، در ارتباطات قومی و شعوب انسانی قویتر تلقی شده و بر همین اساس مستشرقین با علم لغات (Philology) عمدتاً اصول شعب انسانی را با اصول لغات کشف می‌کنند (محلّاتی، ۱۳۵۷).

"اگر افکار زرتشت (۷۰۰-۶۰۰ ق.م)، بودا (۵۶۰-۴۸۰ ق.م)، کنفسیوس (۵۵۱-۴۷۹ ق.م)، سقراط (۴۷۰-۳۹۹ ق.م)، افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ ق.م) و ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق.م) که قرن‌ها پیش آمده و رفته‌اند در اطراف جهان هنوز دارای تأثیر است؛ اگر چه خودمان ندانیم و فاصله‌زمانی قرون ارتباط اثر با مؤثر را پنهان سازد؛ (پیشین: ۳۰)؛ همه در بستر جاری ظهور و ظهورشناسی زبانی بوده است.

اگر تفکرات اساطیری یونانیان از ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد، در اندیشمندان ۵ قرن بعد از آن چون طالس (۶۴۰ ق.م)، هراکلیتس (۵۰۰ ق.م)، فیثاغورس (۵۳۰ ق.م)، آنکساگوراس (۴۲۸ ق.م) و معاصران اوزنون، آمپیدلکس، لوسیوس (۴۳۰ ق.م) و سوفسطائیان (۴۵۰ ق.م) و بالاخره سقراط (۳۹۹ ق.م)، افلاطون (۳۴۷ ق.م) و ارسطو (۳۲۲ ق.م) تأثیر داشته و از طرف دیگر تفکر یونانی، تحت

تأثیر تفکر شرقی مانند: اندیشه های ایرانی زرتشت (۷۰۰ و ۶۰۰ ق.م) و اندیشه های چینی کنفیوس (۵۵۱ - ۴۷۹ ق.م) و آیین هندویی و بودایی بوده (شریف، ج ۱: ۱۳۶۲) و بدون تردید همه آنها به نوعی از پیامبر الهی متأثر شده اند؛ همه در بستر ظهور و ظهور شناسائی بوده و حکایت از همراهی آن با بشریت در عرصه های مختلف علمی و عملی دارد.

۲-۱-۳- تدوین اصول و قواعد ظهورشناسی :

تاریخ تدوین و تصنیف ظهورشناسی، نه بعنوان یک دانش مستقل، بلکه بعنوان یک پدیده مهم زندگی اجتماعی نهادینه شده، بخوبی روشن نیست و به تصنیف منطق و فنون ادبی باز می گردد. بدون تردید، مباحث لفظی منطق و قسمتی از مباحث معرف آن، مربوط به ظهورشناسی و مبانی آن می باشد، کما اینکه فنون ادب، مانند دستور زبان، معانی و بیان و لغت، ارتباط وثیقی با ظهور و ظهورشناسی دارند. شاید بتوان گفت، اولین روشی که برای بررسی زبان بکار برده شده، روش توصیفی بوده که در پرتو توجه به سروده ها و قطعات مذهبی و سعی در حفظ گونه صحیح آنها بوده است. قدیمیترین دستور زبانی که بدین شیوه تنظیم شده؛ دستوری است که توسط پانینی (Panini) دستور نویس هندی - در اواخر قرن چهارم پیش از میلاد - برای صحیح خواندن سروده های ودا به رشته تحریر در آمد (باقری، ۱۳۷۵). در همین عصر در یونان، ارسطو با تدوین منطق، خصوصاً فن اول ایساغوجی، قاطیغوریاس و باری ارمیناس (پیشین) و دو رساله دیگر به نام ریطوریکا و بوطیقا (طوسی، ۱۳۶۱) در خلال آنها به مباحث ظهورشناسی، مبانی و قواعد آن پرداخت. اگر چه قبل از وی، سقراط،

بنا به بحثی در رساله کراتلیوس افلاطون به ظهورشناسی نزدیک شده (احمدی ، ۱۳۷۲) اما نمی‌توان او را مصنف آن دانست .

بحث الفاظ منطق ارسطو را می‌توان مربوط به مباحث ظهورشناسی دانست و بوطیقا (فن شعر) که گاه نظر به ظهورشناسی در ساحت شعری داشت و ریطوریکا (نظریه بیان) ، نظر به جنبه‌های ظهورشناسی در سخنان اقناعی کرده بود . ارسطو با تمایز بین قول (Logos) و لفظ (Phasis) و تمایز میان الفاظ مشترک (Omonumu) و متواطی (Sunonama) در مباحث قاطیغوریاس - که با تمایز واژه‌های دارای چند معنی (Pollakhos) با آنها که فقط یک معنا دارند (Monakhos) در رساله طویقا ، تطبیق می‌کند - ؛ عملاً وارد بحث ظواهر و ظهورشناسی شده بود . وی با بحث از جنبه‌های ادبی ظهورشناسی در ریطوریکا و بوطیقا ، اهمیت جنبه‌های منطقی آن را روشن نمود (پیشین) . اگر چه بسیاری از محققان ، مانند ابن خلدون ، بعد از اظهار قوانین منطق ، بطور پراکنده و متفرق ، توسط دانشمندان قبل از ارسطو ؛ وی را اولین مدوّن و مصنف منطق دانسته است (ابن خلدون ، بی تا) ، اما برخی تردید کرده و آغاز آن را به ایرانیان باستان نسبت داده‌اند (شهابی ، ۱۳۴۹) .

بعد از پانینی و ارسطو ، تصنیف در دستور زبان و نظریه بیان و منطق ، داستانی طولانی و گسترده دارد . نظریه بیان کلاسیک ارسطو تا اواخر قرن نوزدهم ، بلامنازع ادامه یافت و همزمان با انتشار کتاب پیرفونتانیه (مجازهای سخن) مورد منازعه قرار گرفت (احمدی ، ۱۳۷۲) و همواره بستر و زمینه نظریه پردازی در موضوع خود بوده و هست .

در هند کهن، کتاب آئنده‌وراند، کشف رمز متون را آموزش داد. در کابالا و عرفان یهودی، از کتاب آفرینش یاد شده که رسیدن به تأویل نهایی آن در حکم پایان هستی است و نخستین مسیحیان، علم تأویل متون را از حکمای اسکندریه آموخته بودند (پیشین) تا نوبت به مسلمین رسید.

متأسفانه، اندیشمندان هرمنوتیک و معاشناسی غرب، در بررسی تاریخی ظهورشناسی و هرمنوتیک، هرگز به منبع اصلی این مباحث که علوم قرآنی و بخصوص اصول فقه بوده، هدایت نشده؛ بلکه سراغ اخوان الصفا، حروفیان، اسماعیلیان، باطنیها و اهل تصوف رفتند؛ در حالی که اگر به مباحث ظهورشناسی، معاشناسی و هرمنوتیک دانشمندان اصولی بخصوص در سه قرن اخیر توجه می‌کردند؛ جایگاه بسیار والایی برای دانشمندان مسلمان در هرمنوتیک کهن و معاصر، قائل می‌شدند و خود نیز کمتر دچار اینهمه تفرع نظری و تحجیر زبانی می‌شدند. به هر حال، در این عرصه، ظلم فاحشی به اندیشمندان اسلامی، خصوصاً شیعی شده است. بسیاری از مباحث هرمنوتیک معاصر، خصوصاً نحله‌گادامری آن، در مباحث ظهورشناسی و حجیت ظواهر دانش اصول فقه، مورد توجه آنان بوده، کما اینکه اساس بحث آنان هرمنوتیک قدیم و دربارهی موارد، نحله‌ای از هرمنوتیک معاصر بوده است.

۲- ۳ - ظهور و ظهورشناسی بعنوان ابزاری دینی: از منظر درون دینی

۱- ۲- ۳ - تاریخ کاربرد

ظهورشناسی، بعنوان یک پدیده درون دینی به آغاز نزول قرآن، فهم آن و بیان مجملات آیات، توسط پیامبر گرامی اسلام (ص) باز می‌گردد. قرآن به لغت عرب و طبق اسالیب بلاغت آنان، نازل شد، لذا همه قرآن را فهم می‌کردند و

به معانی مفرد و مرکب آن آگاه می‌شدند در حالی که همه آیات نصّ نبودند بلکه بیشتر ظهور در معنی داشت، سپس مجملات آنها و ناسخ و منسوخ آیات توسط رسول اکرم (ص) برای مردم بیان می‌گردید (ابن خلدون، بی تا).
 البته، تعبیر پیدایش ظهورشناسی در ساحت دین، دقیق نمی‌باشد، زیرا پیش از بعثت و نزول، امری مرسوم و متعارف بوده است، اما لفظ «کاربرد دینی»، برای آن بسیار دقیقتر می‌باشد.

بنابراین، ظهورشناسی با نزول وحی و ابلاغ آن به امت، بعنوان مهمترین ابزار فهم قرآن وارد حوزه شریعت اسلامی شد و آنگاه که آیاتی مانند قول خداوند: «اذا جاء نصر الله و الفتح ...» نازل شد، چون ظهورشناسی متعارف برای درک مقصود آن کفایت نمی‌کرد؛ پیامبر اکرم (ص) به بیان مقصود آن می‌پرداخت.

خلاصه آنکه، ظهورشناسی یک پدیده دینی نبود و سابقه طولانی داشت و در میان عرب جاهلی، امری متعارف و پایه شعر و شعرشناسی مرسوم جاهلی بود و در ساحت دینی، برای اولین بار در فهم قرآن و درک اعجاز آن استخدام و مورد امضاء شارع قرار گرفت و این ظهورشناسی متعارف، ادامه یافت تا آنکه بععلل مختلفی به مخاطره افتاد. مخاطره مزبور، از همان آغاز صدر اول، صحابه و سپس تابعین را بر آن داشت تا به تدوین دانش و علمی دست بزنند تا آن ظهورات و ظهورشناسی عصر نزول و صدور بیان آن، توسط رسول اکرم (ص) حفظ گردد، کما اینکه همین انگیزه، اصحاب ائمه اطهار (علیهم السلام) را بر آن داشت تا با تعلیم ائمه اطهار (ع) و لقاء آن از معادن علم، به دانش اصول فقه روی آورند، بگونه‌ای که این گنجینه، امروزه حجم عظیمی از دانش مسلمین را تشکیل می‌دهد.

۲-۲-۳ - تاریخ تدوین اصول و قواعد ظهور شناسی:

چنانکه گذشت، ظهور و ظهورشناسی در صدر اسلام و بعد از رحلت رسول اکرم (ص) به مخاطره افتاد و اولین شخصی که در مقابل آن عکس العمل نشان داد؛ علی (ع) بود. آن حضرت (ع) با تأسیس علم نحو به ابوالاسود دؤلی فرمان داد که آن را بسط و توسعه دهد تا قرآن و فهم آن، همانگونه که پیامبر اکرم (ص) و صحابه او می فهمیدند؛ مصون بماند. در تداوم همین امر و ترس از آن مخاطره، سایر علوم زبانی عربی - که دارای چهار رکن لغت، نحو، بیان و ادب می باشد (پیشین) - بتدریج در عصر صحابه و تابعین تدوین و تهذیب گردید.

ابن خلدون، درباره نحو می گوید: "نحو، مهمترین و مقدّمترین علوم لسانی عربی می باشد، زیرا به وسیله آن، اصول مقاصد کلام (قرآن و سنت پیامبر) از طریق دلالت آن روشن و ظاهر می گردد و اگر این علم نبود؛ اصل افاده معنا، مجهول می ماند و اگر چه از نظر رتبه، لغت مقدّم است، اما نحو؛ اهمّیت بیشتری از آن دارد." (پیشین: ۵۴۵) در ادامه ابراز می کند: "بعد از گسترش اسلام، عرب با عجم مخالطه نمود، در نتیجه، ملکه لسانی خالص و متعارف زمان پیامبر اکرم (ص) که اساس ظهورشناسی بود؛ دچار فساد گردید. از این رو علما، ترسیدند که بطور کلی، ملکه مزبور فاسد و زایل گردد و در طول زمان مفاهیم قرآن و حدیث از مفهوم اصیل خود منغلق گردد. لذا از مجاری کلام عرب معاصر پیامبر (ص)، قوانین ملکه زبانی که مطرّد بود؛ اخذ نموده و آن را علم نحو نامیدند و ابوالاسود الدؤلی از بنی کنانه این علم را نوشت - که گفته شده است به اشاره علی (ع) بوده است - و بالاخره، در آغاز قرن دوم خلیل ابن احمد فراهیدی در همین راستا، علم لغت را مدوّن کرد و محدثین از معانی و بدیع بیان

سخن گفتند و جعفر بن یحیی و جاحظ و قدامة، به تدوین و تألیف آن پرداختند " (پیشین: ۵۵۲).

در همین دوران، مباحث ظهور و ظهورشناسی از علم لغت، نحو، بیان و منطق ارسطویی که به عربی ترجمه شده بود؛ در قسمتی از یک علم-اصول فقه - که در حال شکل گرفتن بود؛ وارد گردید.

مبادی لغوی این علم، مانند وضع و اقسام آن، حقیقت و مجاز، منقول و مشترک، علائم حقیقت و مجاز و استعمال لفظ در بیشتر از یک معنی و... که از مسائل اصلی علم اصول نبود و از مبادی آن به حساب می‌آید؛ غالباً از مباحث نحو، بیان و علوم ادبی به اصول فقه راه یافت. برخی از مبادی این علم، که از ابتدای پیدایش در علم اصول مطرح بوده؛ مانند: ذاتی، عرضی، جنس، فصل، نوع، حد و برهان، مستقیماً تحت تأثیر منطق بوده است، اگر چه در علم اصول در حال حاضر تا حدود زیادی از این مباحث کاسته شده است.

مباحث الفاظ که عمده آنها از مسائل اصلی علم اصول است و در ظهورشناسی نقش عمده دارد؛ از لغت، ادب و احیاناً از عرف و عقل اخذ شده است (گرچی، ج ۲: ۱۳۶۹).

بنابراین، عمده بحث ظهورشناسی علم اصول فقه مدوئه در قرن دوم، تاریخی به قدمت منطق و علوم ادبی و قواعد حاکم بر ملکه لسانی عرب پیش از اسلام دارد.

در باب اولین شخصی که این علم را تألیف و تدوین نموده؛ بین شیعه و سنی اختلاف می‌باشد. ابن خلدون بعد از آنکه درباره این علم می‌گوید: "این فن از فنون مستخدمه در امت اسلامی است و گذشتگان امت از آن بی‌نیاز

بودند و برای استفاده معانی از الفاظ به بیش از ملکه زبانی متعارف نیاز نداشتند؛ اما چون سلف، منقرض شدند و صدر اول سپری شد؛ تحصیل قوانین و قواعد اصولی برای استنباط احکام از ادله مورد نیاز فقهاء و مجتهدین؛ واقع شد و علمی مستقل به نام اصول فقه نوشتند و اولین فرد که در این علم کتاب نوشت؛ شافعی بود^۴ (ابن خلدون، ۴۵۵: بی تا).

اما حقیقت مطلب این است که همانگونه که سید حسن صدر در تأسیس الشیعه گفته است (صدر، بی تا)، مؤسس علم اصول فقه، امام صادق (ع) و امام باقر (ع) می باشند که بعدها بصورت تصنیفات مستقلی در آمد و اولین فردی که در این علم تصنیف نمود؛ هشام بن الحکم می باشد که در سال (۱۹۹ ق) کتاب الالفاظ و مباحثها را پدید آورد و بعد از وی، یونس بن عبد الرحمن مولی آل یقطین به تعلیم از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) کتاب «اختلاف الحدیث» را که مبحث تعادل و تراجم و تعارض ادله است، تصنیف نمود.

۴ - جایگاه ظواهر و معناشناسی درون دینی:

۱ - ۴ - ظواهر در اصول فقه:

در بحث ظهورشناسی، بین دانشمندان اصولی، خلطهای فراوانی صورت گرفته است؛ گروهی، فهمی از کلام را ظهور و برخی دیگر آن را ظاهر کلام تلقی نکرده اند. از طرف دیگر، ظواهر دارای تقسیمات متعددی می باشد؛ تبیین دقیق و روشن جایگاه ظهورشناسی در این علم، متوقف بر روشن شدن دو امر فوق می باشد.

از آنجا که همه اصولیین، چون نائینی (ج ۳: ۱۴۱۲ ق) و مرحوم خمینی (ج ۱: ۱۴۱۵ ق) ظهور شناسی را خارج از علم اصول و داخل در مبادی تصویری آن

می‌دانند؛ با تکیه بر دو عنصر زبانی خاص و مشترک، به تبیین جایگاه ظهور شناسی در این علم می‌پردازیم.

۱- ۱- ۴- عناصر لغوی خاص:

در ادله لفظی قرآن و سنت و در تمام ابزار تفهیمی لفظی بشری، دو نوع عنصر اساسی تفهیمی وجود دارد، اول: عناصر خاص و دوم: عناصر مشترک.

عناصر خاص، مخصوص یک جمله است مثلاً در جملات " احسن الی الفقیر " و یا " ادفع الخطر عن الاسلام " یا " حافظ علی احکام الشریعه "، کلمه های احسان، فقیر، خطر، اسلام، حفاظت، حکم و شریعت، همه عناصر خاص تفهیمی هستند. هر کدام خاص جمله خود می‌باشند و فهم حکم از جمله دوم هرگز متوقف بر فهم عناصر خاص در دو جمله دیگر نیست، اما در هر سه جمله عنصر مشترکی یافت می‌شود که علی‌رغم اختلاف مواد و کلمات، درک حکم شرعی در هر سه جمله، متوقف بر فهم ظهور آن می‌باشد. آن عنصر مشترک، عبارت است از: صیغه امر که در سه کلمه احسن، حافظ و ادفع وجود دارد (صدر، ۱۳۹۵ ق). بنابراین، عناصر مشترک، اموری لفظی هستند که با ظهور واحد خود، صلاحیت قرار گرفتن در جملات مختلف و موقعیتهای مختلف کلامی را دارند. عناصر خاص، بر خلاف عناصر مشترک، از آنجا که جز در محدوده خاص کلامی نمی‌گنجند و جمع‌آوری آنها منجر به کتب لغت گردیده؛ از علم اصول فقه خارج بوده و از شئونات علماء ادب و لغویین می‌باشد؛ تنها مسأله‌ای که وجود دارد؛ این است که آیا اصولی و فقیه می‌تواند در اثبات ظهور این نوع عناصر خاص، به قول لغویین استناد کند؟ و آیا قول لغویین حجیت دارد؟! این مسأله، طبق ضوابط اصولی بودن یک مسأله،

نمی‌تواند جزو علم اصول به حساب آید. اما از آنجا که در علم دیگری از آن بحث به عمل نمی‌آید؛ بیشتر اصولیین متأخر، به آن پرداخته‌اند (نائینی، ج ۱ و ۳: ۱۴۱۲ ق و خمینی، ج ۲: ۱۳۷۳)، کما اینکه، بیشتر متقدمین، اعتبار آن را در معاشناسی قرآن و سنت، مفروغ دانسته و بدان استناد کرده‌اند (نائینی، ج ۱: ۱۴۱۲ ق و علم الهدی، ج ۱: ۱۳۶۳).

۲-۱-۴- عناصر لغوی مشترک:

عناصر مشترک محدود و قابل شمارش و مورد اجتهاد می‌باشند و به دو گروه کلی تقسیم شده؛ اول: عناصر مشترک مفرد، مانند: صیغه امر، صیغه نهی، ادات شرط، مشتق و ...، قسم دیگر عبارتند از: عناصر مشترک مرکب؛ مانند: وقوع امر بعد از حظر یا استثناء بعد از چندین جمله، مطلق و مقید، عام و خاص و مجمل و مبین ...

بررسی و کشف ظهور عناصر مشترک نیز، خارج از علم اصول فقه است؛ اما جزو مبادی تصویری این علم به حساب می‌آید، زیرا از صغریات، استنباط احکام فقهی می‌باشند. لذا قسمتی از آنها در علم معانی، علوم قرآنی و حدیث طرح و مورد بررسی قرار گرفته و قسمت دیگر که در آن علوم مطرح نشده و یا در فقه و اصول زیاد مورد استفاده و استناد قرار می‌گیرد و یا در آنها اختلاف رأی وجود داشته و نیاز به اجتهاد و نظریه پردازی داشته؛ دانشمندان، اصولی در این علم گردآوری نموده و به تحقیق و اجتهاد در آنها پرداخته‌اند. از همین رو بررسی عناصر مشترک زبانی کتاب و سنت، عمده مباحث الفاظ دانش اصول فقه را تشکیل می‌دهد.

۳- ۱- ۴- توقف فهم فقهی کتاب و سنت بر ظهورشناسی:

حجت بودن ظواهر یا اعتبار فهم فقهی کتاب و سنت یکی از بحثهای اصلی و اساسی دانش اصول فقه می باشد و اثبات آن پایه‌ی اعتبار فهم فقهی و اصولی و استنباط احکام از دلایل لفظی است. این بحث زمانی تمام و استوار خواهد بود که بتوان در پرتو مباحث ظهورشناسی ظواهر قرآن و سنت و یا هر متن دیگر را احراز نمود. بیشتر اصولیین در جایهای متعددی از مباحث اصولی خود، متذکر مراحل استنباط احکام از ادله لفظیه و صحت احتجاج به کلام متکلم را به ترتیب بیان کرده و بر ترتب آن پافشاری نموده و در جنبه‌های مختلف آن، بحثهای متعددی ارائه کرده‌اند. مثلاً مرحوم امام (ره) مراحل اثبات حکم شرعی را به این ترتیب می‌داند، اول: اثبات اصل صدور کلام از منبع وحیانی، دوم: اثبات یا احراز ظهور کلام وحیانی، سوم: اثبات حجیت ظهور و چهارم: اثبات صدور به نحو جدی (خمینی، ج ۱: ۱۳۷۳).

دانشمندان اصولی علاوه بر نزاع در تعداد مراحل مزبور، در ترتیب و دیگر جنبه‌های مختلف آن به مناقشه پرداخته‌اند (رک: انصاری، ج ۱: بی تا، خراسانی، ج ۴: ۱۴۱۲ ق، عراقی، ج ۳: بی تا، نائینی، ج ۴ و ۳: ۱۴۱۲ ق و حائری، ۱۴۰۸ ق). در عین حال با تمام اختلافاتی که در این زمینه وجود دارد ظهورشناسی اساس حجیت ظواهر بوده و نه تنها در رتبه قبل از آن قرار دارد بلکه نقش اساسی در رسیدن دانش اصول فقه و فقه به هدف و مقصود دارد.

۲- ۴- ظواهر در علوم قرآنی:

بین مسائل فراوانی از اصول فقه و علوم قرآنی، رابطه بسیار تنگاتنگی وجود دارد. بسیاری از مسائل در دو علم، عیناً مطرح است، اما در عین حال، از دو

منظر بدان پرداخته‌اند که در پاره‌ای موارد، نتیجه نیز یکسان است. اگر تفسیر را بعنوان یکی از شاخه‌های علوم قرآنی بدانیم - و از آنجا که در جای خود اثبات شده که ظواهر و حجیت آن اساس تفسیر قرآن می‌باشد - قسمت عمده مباحث اصولی نسبت به علم تفسیر، جنبه مبادی تصویری و تصدیقی بلکه علم آلی برای آن باید تلقی نمود. همانگونه که در اصول فقه، تواتر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، مجمل و مبین، عام و خاص، مطلق و مقید، مفاهیم و مصوئیت قرآن از تحریف (رک: سیوطی، ۱۹۷۳ و معرفت، ۱۴۱۲ ق) مطرح است؛ موضوعات مزبور در مباحث علوم قرآنی نیز مطرح شده است. البته این کلام بدین معنی نیست که مباحث آنها و جهات و جهت‌گیری آنها در این دو دانش عین هم هستند.

آنچه مسلم است قبل از تدوین و تصنیف اصول فقه، برخی از علوم قرآنی، تکوین و تدوین یافته بود. علوم ادبی در واقع بستر علوم قرآنی بود و اساساً نظر به فهم صحیح ظواهر قرآنی و فراتر از آن بطون و سایر سطوح معنای آن را داشت، اما فهم ظهور آن، هدف عمده علوم ادبی و علوم قرآنی بود.

فقه الحدیث، که شاخه‌ای از علوم حدیث می‌باشد نیز بر علم اصول فقه تقدم دارد، اگرچه در مرحله تدوین و تصنیف، بر این علم متأخر است، اما هدف عمده آن، فهم ظواهر حدیث و کشف راز احادیث غریب و مشکل بود.

به هر حال، غرض، بیان این مطلب است که ظواهر و ظهورشناسی، پیش از آنکه در دانش اصول فقه مطرح باشد؛ در برخی از مباحث علوم قرآنی مطرح بوده و دانش اصول، برخی از مباحث خود را از آن علم اخذ کرده، اگر چه

در استمرار آن مباحث هم در جهت گیری و هم در تعمیق از علوم قرآنی فاصله بسیار زیادی در به نهایت رساندن آنها گرفته است.

امروزه علوم قرآنی، بخشی از مبادی تصویری و تصدیقی ظهورشناسی و حجیت ظواهر را به اصول فقه ارائه می‌نماید، کما اینکه از نتایج اصول فقه بهره می‌گیرد و نیز اصول فقه در پاره‌ای از موارد مبادی تصدیقی و طرق و روش را به علوم مختلف قرآن در زمینه‌ی تفسیر و ظهورشناسی ارائه می‌دهد و در عین حال از نتایج آن علم بهره می‌گیرد. یکی از کارهای اصولیین در مباحث خود، تفسیر برخی از آیات مانند: آیات ناهیه از ظن، آیه نأ، ... می‌باشد که از روشهای مختلف تفسیری در علوم قرآنی بهره می‌برند (خمينی، ج ۱: ۱۲۷۳ و نائینی، ج ۴: ۱۴۱۲ ق).

۳-۴- ظواهر در عرفان:

ظاهر قرآن و احادیث در نزد اهل عرفان و مکاشفه، بحثی مفصل است و آن را نقطه مقابل باطن قرآن می‌دانند. ظاهر، نزد عرفا دارای معنای عام و وسیعتر از ظاهر در اصول فقه، فقه، علوم قرآنی و منطق می‌باشد. ظهور در عرفان به هر معنا و مفهومی که با اعمال قواعد لغت، عرف، بناات عقلانی و دقت عقلی و یا از تأویلات و حمل کلمات بر معنای خلاف ظاهر آنها به دست می‌آید؛ تلقی می‌گردد.

غیر از معنای بطنی قرآن که مدنظر عرفان است؛ سایر سطوح معنای الفاظ؛ مانند: ظاهر، خلاف ظاهر، اشاره، تطبیق (هادوی، ۱۳۷۷) و مناشی (طباطبایی، ۱۳۹۷) همه در نزد اهل عرفان ظاهر به حساب می‌آید. آنان این قبیل معانی را همه قشر در مقابل مغز می‌دانند، لذا مرحوم ملاصدرا بعد از آنکه در کتاب

شریف «اسفار» میرهن می‌سازد که باطن قرآن علی (ع) است (رک: سلمانپور، ۱۳۸۰). ذیل آیه «فما لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثاً» (نساء، ۷۸) می‌فرماید: «چه بسا دانشمند نحوی که بر تمام قواعد لغت و بلاغت تسلط کامل دارد؛ در علم کلام در قله‌این فن است و بر تمام ابزار تفسیر قرآن احاطه دارد؛ اما هرگز حرفی از قرآن را نمی‌شنود و کلمه‌ای از قرآن را که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده، نمی‌فهمد» (صدر المتألهین، ج ۷، ۴۳: ۱۹۸۱).

صدر المتألهین، در تذکره‌ای از اسفار در خصوص ظاهر و باطن قرآن می‌فرماید: «برای قرآن درجات و منازل است، درست همانگونه که انسان دارای مراتب می‌باشد. پایینترین مرتبه قرآن، همان الفاظ و کلماتی است که در بین دو جلد قرار دارد، درست مانند پایین‌ترین مرتبه انسانی، و این پوست و قشر قرآن است [که با اعمال قواعد ادبی، عرفی و عقلی حاصل می‌شود] و انسان قشری از قرآن، جز مفهومات قشری و نکات بیانی و احکام عملی و سیاسی شرعی، نمی‌فهمد، اما روح قرآن و سرّ و مغز آن جز الوالالباب و صاحبان بصیرت با فیض الهی و موهبت پروردگار، درک نمی‌کنند» (پیشین: ۴۰).

ابن عربی در جلد اول فتوحات مکیه، در بیان کیفیت فهم معانی باطنی به آیه «سنریهم آیاتنا فی الافاق و انفسهم» (فصلت، ۵۳) استناد می‌کند و سپس می‌فرماید: «هر آیه منزل، دو چهره یا دو وجه وجودی دارد، یک وجه، وجود باطنی است که اهل حق آن را در آینه جانهای خودشان می‌بینند و وجه دیگر همان کلمات و جملات آیات است که در خارج از جانهای اهل حق است» (ابن عربی، ۱۲۱: ۱۹۷۲). وی شروع فهم را از درون دانسته و درک وجوه باطنی

را از درون و نه از طریق ساختار زبانی و قواعد عرفی یا عقلی و عقلایی آن می‌داند که از طریق شهود باطنی و اشارات علوی حاصل می‌شود.

مرحوم صدرالمآلهین، در بیان برخی از منازل سالکین می‌فرماید: "از جمله مقامات سالکین این است که با مشاهده عینی جمیع قرآن، بلکه تمام کتب آسمانی را در تحت نقطه باء بسم الله می‌یابند که نیل بدین مقام، متوقف به خرق هزاران حجاب نوری است و آنگاه که سالک بدین منزل رسید؛ دیگر در قرآن سیاهی بر سفیدی بعنوان کلمات و الفاظ نمی‌یابد بلکه جز سفیدی خالص و نور صرف که مشوب به سیاهی و تاریکی نیست، نمی‌بیند و در این حال است که قرآن را از نسخه اصل که امام مبین و ذکر حکیم و من عنده علم الکتاب است؛ قرائت می‌کند نه از نسخه مشتمل بر الفاظ و ظواهر" (صدرالمآلهین، ج ۷ و ۳۳: ۳۴) سپس اشاره می‌نماید که نسخه اصل قرآن، علی (ع) است.

مرحوم امام نیز در جاهای مختلفی از آثار خود، به ظاهر و نقطه مقابل آن در قرآن و احادیث اشاره دارد و اساساً تحریف را تنزل قرآن از مقام غیب به موطن شهادت و تطوّر به اطوار ملکیه و تکسی به کسوة الفاظ و حروف دنیویّه می‌داند (خمینی، ۱۸۱: ۱۳۶۹). ایشان در طریق دست یابی به بطون، درک عقلی و برهان و ظهور عرفی و بنائات عقلانیه را مردود دانسته (خمینی، ۱۳۶۸) و معتقد به مشاهده با قلب است، آن هم قلبی که قلب علم و قلب نبی می‌باشد (خمینی، ۱۴۱: ۱۳۷۵).

خلاصه آنکه نسبت ظواهر آیات و روایات در عرفان، با ظواهر در اصول فقه و علوم قرآنی عموم و خصوص مطلق است. توجه به این معنا و تفکیک معنی ظاهر در این دو عرصه، بسیار ضروری است و کسانی که بدین تمایز دقت

نداشته و خلط نموده‌اند؛ دچار اشتباهات متعددی شده‌اند و گاه با سخنان عرفا به فقهاء و اصولیین تاخته‌اند که ریشه در همین غفلت دارد.

۵- نتیجه گیری :

از آنچه گذشت می‌توان نتایج زیرارایان داشت :

۱- ظواهر و ظهورشناسی، بعنوان یک پدیده بشری، ریشه در فطرت انسانی دارد و آغاز آن به پیدایش زبان و ورود اشتراک، مترادف و مجاز در آن باز می‌گردد و عامل اساسی انتقال فرهنگها از نسلی به نسل دیگر بوده است.

۲- تاریخ تدوین و تصنیف پیرامون ظاهر و ظهورشناسی، بخوبی روشن نیست، اما برخی از قواعد و اصول آن در دستور زبان پانینی در اواخر قرن چهارم قبل از میلاد و منطق ارسطو بچشم می‌خورد.

۳- ظهورشناسی، بعنوان یک پدیده درون دینی به آغاز نزول قرآن و فهم آن و بیان مجملات آیات، توسط رسول اکرم اسلام (ص) باز می‌گردد و بعد از رحلت رسول اکرم، با به مخاطره افتادن ظهورات قرآن که در عصر رسول اکرم فهمیده می‌شد؛ برای حفظ آن ظواهر، علم لغت، نحو، بیان و ادب در قرن اول و دوم بتدریج تدوین و تهذیب شد. در همین دوران، مباحث ظهور و ظهورشناسی از علم لغت، نحو، بیان و منطق ارسطویی در قسمتی از یک علم، به نام اصول فقه وارد گردید. بنابراین، عمده مباحث ظهورشناسی علم اصول فقه که در قرن دوم تدوین یافت، تاریخی به قدمت منطق و علوم ادبی و قواعد حاکم بر ملکه لسانی عرب پیش از اسلام دارد.

۴- ظاهر و ظهورشناسی، اساس فهم فقهی متون دینی است و جایگاه مهمی در دانش اصول فقه دارد و اگر چه از مبادی تصدیقی این علم به حساب می آید؛ اما چون بطور منسجم در سایر علوم مورد تحقیق قرار نگرفته است؛ قسمت زیادی از این دانش را تشکیل می دهد. ظهورشناسی که اساس حجیت ظواهر و اعتبار فهم فقهی و اصولی است، در مرتبه خاص از عناصر استنباط احکام شرعی از قرآن و احادیث قرار دارد که ترتیب این عناصر، هم مورد اختلاف دانشمندان اصول فقه است و هم مورد تأکید آنان. بطور قطع، ظهورشناسی در مرتبه قبل از حجیت ظهور قرار دارد و کما اینکه مباحث اثبات اصل صدور کلام از خداوند یا معصومین را، قبل از این دو مرحله باید قرار داد.

۵- قبل از تدوین و تصنیف علم اصول فقه، برخی از مباحث علوم قرآنی در زمینه ظواهر و ظهورشناسی، تکوین و تدوین یافته بود؛ اما دانش اصول فقه در استمرار و جهت گیری و تعمیق آن مباحث، فاصله زیادی از علوم قرآنی گرفت. امروزه، قسمتی از علوم قرآن، بخشی از مبادی تصویری و تصدیقی ظهورشناسی و حجیت ظواهر را برای اصول فقه، تأمین می نماید.

۶- ظاهر در نزد عرفا، دارای معنای عام و وسیعتر از ظاهر در اصول فقه، علوم قرآنی و منطوق می باشد. در عرفان، غیر از معنای بطنی قرآن و احادیث، سایر سطوح معنایی الفاظ، مانند ظاهر، خلاف ظاهر، اشاره، تطبیق و مناشی مراد، همه ظاهر به حساب می آید.

منابع و مأخذ:

- ۱- ابن خلدون ، عبدالرحمن.(بی تا) . مقدمه ابن خلدون ، بیروت : مؤسسه الاعلمی للمطبوعات .
- ۲- ابن سینا ، حسین عبدالله. (۱۴۰۵ ق) . الشفا ، قم : مکتبه آیه الله العظمی النجفی المرعشی .
- ۳- ابن عربی ، محی الدین.(۱۹۷۲) . الفتوحات مکیه ، تحقیق ابراهیم مذکور و عثمان یحیی . قاهره : دارالکتب .
- ۴- احمدی ، بابک (۱۳۷۲) . ساختار و تأویل متن ، تهران : نشر مرکز .
- ۵- انصاری ، شیخ مرتضی (بی تا) . فوائد الاصول ، قم : مؤسسه النشر الاسلامی .
- ۶- باقری ، مهری (۱۳۷۵) . مقدمات زیانسناسی ، تهران : دانشگاه پیام نور .
- ۷- حائری ، شیخ عبدالکریم (۱۴۰۸ ق) . دررالفوائد . قم : مؤسسه النشر الاسلامی .
- ۸- خراسانی ، شیخ محمد کاظم (۱۴۱۲ ق) . کفایة الاصول . قم : مؤسسه نشر اسلامی .
- ۹- خمینی ، روح الله. (۱۳۶۹) . آداب الصلوة . تهران : مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی .
- ۱۰- خمینی ، روح الله. (۱۳۷۳) . انوار الهدایه . تهران : مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی .
- ۱۱- خمینی ، روح الله. (۱۳۷۵) . تفسیر سوره حمد . تهران : مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی .
- ۱۲- خمینی ، روح الله. (۱۳۶۸) . جهل حدیث . تهران : مرکز نشر فرهنگی رجا .

- ۱۳ - خمینی ، روح الله . (۱۴۱۵ ق) . *مناهج الوصول الى علم الاصول* . تهران : مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی .
- ۱۴ - سروش ، عبدالکریم . (۱۳۷۱) . *قبض و بسط تفویک شریعت* . تهران : مؤسسه فرهنگی صراط .
- ۱۵ - سلمانیپور ، محمد جواد . (۱۳۸۰) . *علی (ع) قرآن ناطق* . تهران : نشر عابد .
- ۱۶ - سیوطی ، جلال الدین . (۱۹۷۳) . *الاتقان فی علوم قرآن* . بیروت : المكتبة الثقافیه .
- ۱۷ - شریف ، م.م . (۱۳۶۲) . *تاریخ فلسفه در اسلام* . تهران : مرکز نشر دانشگاهی .
- ۱۸ - شهابی ، محمود . (۱۳۶۱) . *رهبر خرد* . تهران : کتاب فروشی خیام .
- ۱۹ - شهابی ، محمود . (۱۳۴۹) . *تقریرات اصول* . تهران : سازمان چاپ دانشگاه .
- ۲۰ - صدر ، محمد باقر (۱۳۹۵ ق) . *المعالم الجدیده للاصول* . تهران : مکتبه النجاف .
- ۲۱ - صدر ، محمد باقر . (۱۹۸۰) . *دروس فی علم الاصول* . بیروت : دارالکتاب لبنانی .
- ۲۲ - صدر ، سید حسین . (بی تا) . *تأسیس الشیعه لعلوم الاسلامی* . تهران : منشورات الاعلمی .
- ۲۳ - صدر المتألهین ، محمد بن ابراهیم . (۱۹۸۱) . *الحکمه المتعالیه فی اسفار العقلیه الاربعه* . بیروت : داراحیاء التراث العربی .
- ۲۴ - طباطبایی ، سید محمد حسین . (۱۳۹۷ ق) . *المیزان فی تفسیر قرآن* . تهران : دارالکتب اسلامی .
- ۲۵ - طوسی ، نصیرالدین محمد . (۱۳۶۱) . *اساس الاقتباس* . تهران : انتشارات دانشگاه تهران .
- ۲۶ - طوسی ، نصیرالدین . (۱۴۰۳ ق) . *شرح الاشارات* . تهران : دفتر نشر الکتاب .

- ۲۷ - عراقی ، آقا ضیاء الدین . (بی تا) . نهاية الافکار ، تقریرات محمد تقی بروجردی . قم : مؤسسه النشر الاسلامی .
- ۲۸ - علم الهدی ، سید مرتضی . (۱۳۶۳) . الذریعة الى اصول الشریعة . تهران : انتشارات دانشگاه تهران .
- ۲۹ - فیروز آبادی ، سید مرتضی . (۱۳۸۵ ق) . عنایت الاصول فی شرح کفایه الاصول ، نجف : مطبعة النجف .
- ۳۰ - فاضل مقداد ، جمال الدین . (۱۳۷۳) . کنز العرفان . تهران : مرتضوی .
- ۳۱ - قاضی عبدالجبار . (۱۹۶۰) . المغنی فی ابواب التوحید و العدل ، تصحیح و تحقیق طه حسین و ابراهیم مدکور . قاهره : دارالکتب .
- ۳۲ - گرجی ، ابوالقاسم . (۱۳۶۹) . مقالات حقوقی ، تهران : انتشارات دانشگاه تهران .
- ۳۳ - محکاتی شیرازی ، صدرالدین . (۱۳۵۷) . مقدماتی بو تاریخ عرب ، شیراز : انتشارات دانشگاه شیراز .
- ۳۴ - معرفت ، محمد هادی . (۱۴۱۲ ق) . التمهید فی علوم القرآن ، قم : مؤسسه النشر الاسلامی .
- ۳۵ - نائینی ، میرزا محمد حسین . (۱۴۱۲ ق) . فوائد الاصول ، تقریرات شیخ محمد علی کاظمی . قم : مؤسسه نشر اسلامی .
- ۳۶ - وجدی ، محمد فرید . (بی تا) . دائرة المعارف القرن العشرين ، بیروت : نشر دارالفکر .
- ۳۷ - هادوی ، مهدی . (۱۳۷۷) . مبانی کلامی اجتهاد در برداشت از قرآن کریم ، قم : مؤسسه فرهنگی خانه خرد .